گزارش

نقدی روانشناسانه به فیلم «زیرآسمان برلین» اثر ویم وندرسر

تجسد یافتگی عشق

جـــواد گنجه انزابـــی «... زمانی که بچـــه، بچه بود با دســـتهای آویزان راه میرفت. دلش میخواســـت چشمهی رودخانه باشد، سیلاب ... برکه ... دریا ...
زمانی که بچه ، بچه بود نمی‌دانســـت که بچه است، همه چیز سرشـــار از زندگی بـــود ...» این ترانه، بـــا نام «ترانه کودکی»، اثر شـــاعر راینر ماریا ریلکه است، که شاید الهام بخش کارگردان فیلم زیر آســـمان برلین باشد. کارگردان، این شعر را که کلیدواژه پیام فیلم و درک مفهوم آن است، بصورت نریشـــن (متنی که روی فیلم گذاشـــته می‌شود)، روی تصاویـــر کوچه و خیابان و مردم، از زبان قهرمان فیلم دامیل - که یک فرشته است بیان می‌کند.
ویـــم ونـــدرس (wim wenders) کارگـــردان، به اتفاق پیترهانتکـــه (piter hantheke) نویســـنده فیلمنامه، فیلم «زیر آسمان برلین» را میسازند تا در پرده ی تصویر، با فرشـــته‌هایی کـــه زمین را احاطه کردهاند همداســـتان میشوند، تا راز بزرگ هستی را از تجسد یافتگی معنا کنند.

عشق راز بزرگ هستی

عشـــق، وجود انســـان را سرشـــار از زندگی میکند ... اگر انســـان، مثل زمانی که بچه بود، بچـــه بماند. البته این به آن معناســـت که: وضعیت قابـــل ادراک در دوران کودکی در مقابل ذهـــن خالی و بکر، کودک آدمی را با مغناطیس زندگـــی مواجه می‌کنـــد. وضعیت ادراکـــی از زمان چهار ماهگی جنینی آغاز می شـــود و تا حدود ۸ تا ۱۰ سالگی ادامه دارد. این دورانی اســـت که آدمی تحت تاثیر محیط ، «اولین بارها» را تجربه می کند. در این اولین بارها بتدریج ذهن خالی، پُر می‌شـــود و کم کم مغناطیس زندگی جلوه خود را به خاموشـــی هیجانـــات ، بی‌تفاوتی های عاطفی و از دســـت رفتن انگیزهها میدهـــد. او میآموزد که، در روند رشـــد، کودک فرشـــته گونه و معصوم، چگونه دستخوش فرایندی میشود که به مرور زمان وحداکثرتا ده سالگی از او می‌تواند انســـانی بسازد که عامل رنج های بزرگ بشری شـــود. مثل مردم داستان فیلم که درگیرجنگ دوم جهانی بوده اند و هنوز بعد از گذشـــت دوسال همان حال وهوای جنگ در بیشترنقاط شهرحاکم است.

آشنایی زدایی

آشـــنایی زدایی (انتقال مفهوم، آنطورکه ادراک می شود، نه آنطورکه دانســـته می شود) در داســـتان فیلم، باهبوط فرشـــته آغاز می شود. فرشـــته وقتی به عشق تن میدهد، از تمـــام محدودیت‌های فیزیکی و دنیای ســـه بُعدی روی زمین آگاه است.
اما تزاحم همین دنیا با احســـاس قریبِ عشـــق ، آنقدر با شـــکوه و عجیب و تحیر آور است که فرشته (دامیل) آرزو و دعا میکند که خداوند فرصت تجربه کردن انسان عاشق را بـــه او بدهد. او حاظر میشـــود ازبُعد خود خروج وبه بُعد انسانی هبوط کند.
دامیل وقتی جســـمییت پیدا میکند، روی ساحل دریا، بی هوش افتاده اســـت. وقتی به هوش می آید بنظر میرســـد سقوط سنگینی در دریا داشته و اما وقتی سنگینی خود را روی خاک ســـاحل احساس میکند یکی از استثنائی ترین تصاویر سینما خلق می‌شود.
دامیل مثل یک کودک با نشاط و متحیر، حس لامسه‌اش را با سایش دستانش به هم، درک میکند؛ و جا پایش را، و وزنَش را، روی زمین احساس میکند؛ و بعد تمام حواسش را؛ که به وجد توصیف ناپذیری از انسان میرسد.
مخاطبان فیلم (شـــاهدان)، در یک فرایند علّت ومعلولی، شاهد تجســـد یافتگی یک انرژی بزرگِ به وجد و نشاط و شـــعور آمدگی هستند. نقش شاهد در این فرایند علاوه بر درک جریان آشنایی زدایی عشق و هبوط است که به واقع در وجود شاهد، متجلی میشود. حضرت مولانا می فرماید:

جهان عشق است و دیگر زرق سازی
همه بازی است ، الا عشق بازی
کار آن دارد که حق را شد مرید
بهر کار او ز هر کاری [باید] برید

و چقـــدر دامیل بـــه آدم، آدم به ما وما چقـــدر به دامیل (فرشته‌ای که زمینی می‌شود) شبیه میشدیم ، اگرحواس پنجگانه مان را کـــه درچرخه عادت های تکرارزده و یأس آلود محصورند و نه زنده، به فراموشی نمی سپردیم.
بودن و زندگی دادن آنها را از یاد برده‌ایم، برای ایجاد حس زندگی، روزی هزار بار میمیریم و زنده میشـــویم، غافل از اینکه فقط این حواس دوباره باید به حوزه آگاهی ما بیایند.

حس مشترک انسانی

حـــس زندگی ما اگر دچار«نســـیان» شـــود خـــود بخود انگیزه‌ها، تصمیم ها، افـــکار و انتخاب‌ها و عملکردهایمان در فراینـــد رکود قرار می‌گیرد و از فراوانی‌ها، پیوســـته بر مدار دور شـــدن میافتیم. در این فرایند اســـت که از خود بیگانگی انسان آغاز میشود. یا انسان سرگشته می‌شود و یا به جستجوی هویت برمی‌آید و شروع به معنا سازی میکند.
شعرمانای شاملو شاهدی است بر راز حس مشترک انسانی:

اشک رازی است
لبخند رازی است
عشق رازی است
اشک آن شب، لبخند عشقم بود
قصه نیستم که بگویی
نغمه نیستم که بخوانی
صدا نیستم که بشنوی
یاچیزی چنان که ببینی
یا چیزی چنان که بدانی
من درد مشترکم
مرا فریاد کن

فرشـــته دامیل،عشـــق را فریاد میکند وبرای گریز از هسته تکراری خود ، باهبوط ، هندسه خود را میشکند وبه عشق تن میدهد تا پیترهانتکه (نویسنده فیلمنامه)، باورهای مخاطب خـــود را از زندگی تغییر دهد. گویی رســـالت پیتر هانتکه به عنوان نویســـنده در روند آثارش ، به اشـــتراک گذاشتن معنویت و عشـــق به عنوان حس مشـــترک زندگی انسان هاست. یابه قول شاملو درد (رنج) مشترک. پیترهانتکه آن را با زبان تصویر و از وجود تمام قد یک فرشته بیان میکند، تا بشریتی که درگیر پیچ و تاب های روزمرگی ست، بداند که تنها راه رســـتگاری و آزادی او از تمام دردها و رنج های زمینی، درد و رنج عشـــق است که مسیر روشنایی و صراط مستقیم را دوباره به بشریت نشان میدهد.
ماریون (قهرمان زن داســـتان) با لباس فرشـــته‌ها در یک سیرک، بند بازی می‌کند. این زن با رؤیاهایش گفتگوهای درونیِ چالش برانگیزی دارد. او از عادت‌ها و روزمرگی‌های خود، پا فراتر گذاشـــته و با نمایش خود، مثل فرشتهها به مردم جان میدهد و پیوســـته آن را تکرارمیکند. فرشته‌ها که بر فراز شـــهر حضور دارند در هر نقطه و مکانی درگیر نجات، کمک و یاری رســـاندن به انسان‌ها هستند. آدم‌ها در گفتگوهـــای درونی خود – که با نگاه فرشـــته‌ها به آنها شنیده می شوند - به ازدحام ذهنی رسیده‌اند و در جریان جامعـــه پذیری خـــود محدودیتهایی برآنها حاکم شـــده اســـت. گویی هیچ امید و انگیزه‌ای برای تجلی نمی‌بینند و محبوسانی شده‌اند تسلیم سرنوشت خود. ماریون بندباز امـــا در یک تناوب دو قطبی مطلق، میان مرگ و زندگی از زنده بودنش لذت می‌بـــرد، و از مرگش هراس دارد. اما او گویی مثل اکثر قریب به اتفاق انسانهای زمین گم شده‌ای است سرگشته و بدنبال پیدا شدن میگردد. کسی که قرار اســـت او را با معنای زندگی پیوند دهد.ماریون درجایی از خود می پرسد: «چطور باید زندگی کنم؟» و روشنگری و افشاگری بر محور سرگشتگی انسان با این پرسش کلیدی، مجدداً رقم می‌خورد.

چطور باید زندگی کرد؟

ویـــم ونـــدرس در نهایت، دو مفهوم عشـــق و هبوط را در خوانشی دوباره به چالش میکشد تا از این تقابل، به نفرت یأسی بی پایان که انسان دچارش است، اشاره کند. هبوط انتخاب نزولی آدمی است برای دریافت یک تجربه و عشق انتخاب صعودی آدمی اســـت از یـــک تجربه و این نزول و صعود در تمام هســـتی قابل مشاهده است. این مشاهدات چون تکراری شده، به عادت تبدیل میشوند وچیزی به نام لذت و حض بردن در تجربه آنها بی معنا میشـــود درست مثل آب خوردن، مثل نفس کشیدن اما وقتی به رابطه‌های انســـانی تبدیل میشـــود همه چیز دوباره جـــان میگیرد وهستی آدمی توگویی دوباره خلق می‌شود.

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد وآتش به همه عالم زد

از دید روانشناسی شـــاید این نوع نگاه، نگاهی خودآزارانه بنظر آید.اما تجلی زیبای عشـــق در این است که ساختار انرژی متراکم شده‌ی تجسد را سبُک می‌کند؛ روی هستی آدمـــی مکث میکند، درون آن موجود میشـــود، به تمرکز انبساط وجود کمک میکند و ... . «وندرس» با «عشق» به این سوال پاسخ می‌دهد. حتی میگوید که شده در این راه جان دهی و تغییر ماهیت و هویت بدهی.

در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن
شرط اول قدم آن است که مجنون باشی
نقطه عشق نمودم به تو هان سهو مکن
ورنه چون بنگری از دایره بیرون‌باشی

عشق و روانشناسی

عشـــق در مسیر بیداری آدمی اســـت. آنجا که از سنین ۸ تا ۱۰ ســـالگی، آدمی به سمت وســـوی نوعی بی حسی و تکرارزدگی پیش می‌رود ورفته رفته کودک درون انســـان - بواســـطه عدم هایی که در محیط زندگی تجسدیافتگی احســـاس می کند -ازدریچه ناخودآگاه، شـــروع به کنترل رفتارهای آدمی میکند، بصیرت آدمی را خوابی فرا میگیرد که توجیح آن فقط بســـتگی به رونـــد تجارب ما دارد. باور پذیری این خواب ســـخت است. اما آنکه دلش زنده شد به عشـــق، میفهمد که تا کجای ماجرا خـــواب بوده و از کجا بیدار شده.
مغناطیس عشـــق، سرانجامی بسیط و آزاد در درون کالبد فیزیکی ما ایجاد می‌کند. مغناطیس عشـــق لایه لایه بعد روحانـــی واناالحق آدمـــی را با مغناطیس جهان هســـتی میآمیزد وارتباطی معنادارو پیوســـتهای را موجود می‌کند، تا انسان به رهایی مطلق برسد. این رهایی مطلق تازه آغاز یک سفربه درون میشود.
کارل یانگ میگوید: « بینایی شـــما ، تنها زمانی روشـــن می‌شـــود که بتوانید به قلب خود نگاه کنید. کســـی که به بیرون نگاه میکند، خواب میبیند؛ کســـی که به درون خود نگاه میکند، بیدار میشود.»
این فیلم سراســـر درون نگری اســـت. از این رو دیدن آن تمرینی اســـت برای تغییر زاویه نگاه بیشترین‌ها از بیرون به درون.

درنگ

ما هیچ‌گاه نرفتیم، ما را کنار گذاشتند!

یکی از خوانندگان دهه ۶۰ که چند ســـالی اســـت کم‌کار شـــده است، درباره کـــم‌کاری خود و هم‌دوره‌ای‌هایش گفت: «ما در این ســـال‌ها هیچ گاه نرفتیم. ما را کنار گذاشـــتند. اگر از ما حمایت می شـــد حتی اندک، فضای موسیقی امـــروز این گونه نبود. من هم زمانی در تالار وحدت یا ســـعدآباد روی صحنه رفتم و همه بلیت‌هایم به فـــروش می‌رفت. آن زمان ما را حمایت می‌کردند و الآن نمی‌کنند. این وضع تنها برای ما نیست؛ برای بسیاری دیگر هم هست.»
به گزارش ایســـنا، نشســـت رســـانه‌ای کنســـرت موســـیقی پاپ ـ نوستالژی «خاطره‌ســـازها» با حضور ســـجاد عزیزی (تهیه‌کننده)، محمدرضا چراغعلی (آهنگســـاز) و چهار خواننده از جمله قاســـم افشـــار، چنگیز حبیبیان، حمید غلامعلی و مهدی مقدم دیروز در تالار وحدت برگزار شد.
در ابتدای این نشســـت، سجاد عزیزی (شـــاعر و تهیه کننده کنسرت) درباره قطعاتی که قرار اســـت اجرا شود، گفت: اولین چیزی که به آن فکر کردیم این بود که چرا نســـل جدید باید کارهای ما را بشنود؟ ولی این امر مصداق زمانی است که شـــعر نو و سپید در ذهن شاعران رخنه کرده بود و اگر در جمع‌های شاعران کسی یک غزل می‌خواند، به او می‌گفتند که مغزش بسته است. تاریخ هنری نشـــان داده که اصالت برمی‌گردد. به همین دلیـــل همانطور که امروز بیشـــترین تولیدات شاعران غزل است، ما بر این باوریم که این شروع دوران ما است؛ البته که امروز اگر خواننده‌های جوان آثار قدیمی را بازخوانی کنند، مورد توجه نسل جوان قرار می‌گیرد.
او ادامه داد: ما ابتدا می‌خواهیم توجه نســـل قدیمی را جذب کنیم و چه خوب که والدین به فرزندان خود را به سالن بیاورند و به آنها نشان دهند که خود چه گوش می‌کردند؛ البته که قرار نیســـت تنها آثار قدیمی را اجرا کنیم ولی آثار جدیدی هم تولید کرده‌ایم که اجرا می‌شود.
عزیزی همچنین درباره طرح برگزاری این کنســـرت گفت: طرح کنســـرت را چهار سال پیش به عنوان پروپوزالی که جامعه ما به آن نیاز دارد، آماده کردم. در همان زمان به چند شـــرکت بزرگ موســـیقی مراجعه کردم که رد شد. آن زمان هنوز مجوز اجرای صحنه‌ای به موسســـه «زمستان» تعلق نگرفته بود که این طرح را به دفتر موســـیقی ارائه کردم. آقای الهیاری طرح را دوست داشت ولی با این حال دو بار از طرف بنیاد رودکی رد شدم تا اینکه آقای الهیاری در صدور مجوزها و دادن سالن از ما حمایت کردند.
او تصریح کرد: موسیقی ما دچار وضعی شده که تولیدات موسیقی به کالاهای فروشـــی تبدیل شده‌اند که پس مدتی هم تاریخ انقضای آنها می‌گذرد؛ همانند کالاهایی که با تغییر فصل کنار گذاشـــته می‌شـــوند. نکته مهم، اهمیت دادن به اشعار اســـت. مثلا به آثار آقای بابک بیات که گوش دهید هم خواننده، هم آهنگســـازی و شعر در یک سطح خوب هســـتند ولی الان به ابتذال در تولید رســـیده‌ایم. البته ابتذال بد نیســـت و منظور از آن دم‌دستی بودن است. آقای عبدالجبار کاکایی تعریف می‌کرد که کســـی به او زنگ زد و گفت پیام‌هایی که بین دختر و پسرها رد و بدل می‌شود را ترانه کند که روی آن آهنگی بسازند. هدف ما این است که با برگزاری این کنسرت تاریخ موسیقی خود را ورق بزنیم و زیر نکات آن خط بکشـــیم و دوباره به آنهـــا عمل کنیم. درحقیقت هدف ما اهمیت دادن به موسیقی و اجرای درست است.
مقدم با بیان اینکه «من کوچک‌ترین فرد گروه از نظر کســـوت هســـتم و من افتخار می‌کنم که در جمع پرســـتاره و درخشانی مثل این گروه هستم.» ادامه داد: قبـــل از ما خاطره‌ســـازها زیـــاد بودند و بعد از ما هـــم خواهند بود و این اتفاق هی‌چوقت متوقف نمی‌شـــود. به همین جهت استفاده از واژه نوستالژی نباید برای کســـی سوءتفاهم شود، چه کسانی که در خارج از کشور خوانده‌اند نوستالژی ساخته‌اند و چه کسانی که امروز می‌خوانند روزی نوستالژی خواهند شـــد. قرار است کنسرتی ساده ولی شاید قدیمی و کهنه برگزار شود که خیلی از بزرگان موســـیقی به عنوان ناشر و تهیه‌کننده که مدعی هستند می‌خواهند برای کودکان و نوجوانان فرهنگ‌ســـازی کنند، می‌توانند از همین‌جا شـــروع کنند.
او ادامه داد: انتظار نداریم در اولین دیدار خود با مردم پس از ســـال‌ها ســـالن از حضور مردم مملو شود؛ زیرا شـــرایطی در کنسرت‌گذاری داریم که عادلانه نیســـت. اما از طرفی در اتفاقی حضور خواهیم پیدا کردیم که هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد و خاطره‌های آن باقی می‌ماند. قدردان آنهایی هستیم که می‌آیند و آنها هم که نمی‌آیند به این دلیل نیست که نمی‌خواهند حمایت کنند. به هر حال شرایط سختی است و شاید بسیاری توانایی مالی کافی را نداشته باشند.
او همچنیـــن درباره ســـال‌هایی که کم‌کار بوده اســـت، گفت: من ۱۰ ســـال ممنوع‌الکار شـــدم. از آخرین کارهایم ریالـــی هم دریافت نکردم و همه پول به جیب تهیه‌کننده رفت. هیچ‌کس از ما حمایت نکرد و درگیر بازی‌هایی شـــدم که الان «ام اس» دارم و یک روز در میان باید آمپول بزنم. چه کسی پاسخگو اســـت؟ امروز هم فقـــط می‌خواهیم ادامه دهیم و تمام تـــوان خود را خواهیم گذاشت.
محمدرضـــا چراغعلی هم درباره برگزاری این کنســـرت گفـــت: جمع کردن مجموعـــه‌ای از هنرمندانی که هر کدام یک بار قله موســـیقی را فتح کرده‌اند، سخت است. دوستان موســـیقی پاپ تیم‌های رسانه‌ای زرد دارند که به کمک آنهـــا به خوبی تبلیغات می‌کنند ولی ما تیم رســـانه‌ای واقعی می‌خواهیم؛ زیرا تلاش کرده‌ایم موســـیقی خوب را به گوش مردم برسانیم و به رسانه سبز هم نیاز داریم. امیدوارم نتیجه این کنســـرت، فضایی برای ظهور جوانانی باشد که معیارهای برگزاری یک اجرای درســـت را می‌دانند. خیلی از تولیدات موسیقی امروز را درســـت نمی‌دانم که در فضای خانواده خود گوش کنم ولی امیدوارم دوستان نسل جدیدی بیایند که به ما یاد بدهند.
او همچنین درباره این نکته که آیا آثار موسیقی که قرار است در این کنسرت اجرا شـــود، در بین جوان‌ها جایی خواهد داشـــت یا نه؟ بیان کرد: نسل جدید خیلی هوشـــمند است و مصداق آن را در اتفاقات اجتماعی هم دیده‌ایم. شاید نســـل جوان در کنسرت‌های پاپ شرکت کنند ولی این برای تخلیه انرژی آنها اســـت. من با خوانندگان جدید که کار می‌کنم، هیچ‌کدام کارهای خوانندگان پاپ امروزی را نمی‌خوانند و نمی‌خواهند شـــبیه آنها شوند. ما به عنوان والدین باید سلیقه فرهنگی کودک خود را شکل دهیم ولی نه به اجبار؛ چون خود آنها بهترین انتخاب را خواهند کرد. آنها از دوره ما بســـیار باهوش‌تر هستند و حق خود را خواهند گرفت. کافی اســـت توجـــه کنید که در دورهمی‌های خود چه گوش می‌کنند؟ آن وقت متوجه هوشمندی آنها خواهید شد.
حمید غلامعلی نیز با بیان اینکه حرکتی را آغاز کرده‌اند که به آن ایمان دارند و حتی باید خیلی وقت پیش اتفاق می‌افتاد، گفت: از همه کســـانی که قبلا در موسیقی حضور داشـــتند و درخشیدند دعوت می‌کنیم با ما همراه شوند؛ زیرا این اتفاق محدود به ما چهار نفر نیست. اتفاقی که الان در موسیقی پیش آمده طی یک روز و دو روز شکل نگرفته است و با یک کنسرت و دو کنسرت هم درست نمی‌شود و باید ادامه‌دار باشد.
او درباره ســـلیقه موسیقی نسل جوان گفت: امروز می‌شنوم قطعاتی که من سال ۶۶ خوانده‌ام، نوجوانان بازخوانی می‌کنند. اگر می‌بینیم کنسرت‌هایی به صورت کامل بلیت‌هایشان به فروش می‌رود، به این دلیل اســـت که برخی از بلیت‌ها اهدایی ســـازمان‌ها یا ارگان‌های مختلف و یا با تخفیف بالا هستند. در این بین عده‌ای هم خودشان بلیت می‌خرند.
قاسم افشـــار نیز در بخش دیگری از این نشست بیان کرد: خوشحالم بعد از یک سکوت خیلی طولانی به اتفاق دوســـتان خوبم قرار است اتفاق خوبی را رقم بزنیم. ما دوستان قدیمی هستیم و بارها با هم کار کرده‌ایم ولی اتفاق مهمی که در این رویداد رخ می‌دهد، حضور چهار خواننده در کنار هم روی صحنه اجرا اســـت. زیرا امکان ندارد، بتوان چهار خواننده از نســـل جوان را در کنار یکدیگر روی صحنه برد. امیدوارم این اتفاق ادامه‌دار باشد. کسانی که قرار است به تماشای این اجرا بنشـــینند، بدانند که قرار است موسیقی بشـــنوند و پلی‌بکی در کار نیست؛ همه چیز زنده است.»
چنگیز حبیبیان نیز که یکی دیگر از خوانندگان این کنسرت است، اظهار کرد: ما هر چقدر هم کار خوب داشـــته باشـــیم ولی اگر بازتاب نداشته باشد و جایی پخش نشود، فایده‌ای ندارد. این رســـانه‌ها هســـتند که به ما کمک می‌کنند؛ امیدوارم حالا که پس از سال‌ها دوری از صحنه آن هم به دلایل مختلف، کنسرت برگزار می‌کنیم، بتوانیم آبروداری کنیم.

یادداشت

همه ما به آتیلا بدهکاریم!

ارمغان بهداروند
مدرس و پژوهشگر تئاتر

ما ایســـتاده بودیم. ما به درختانـــی زل بودیم که هر کدامشـــان را پاییـــز امضا کرده بـــود و باد، به بدخویـــی، پاییـــز را یادآوری می‌کرد. ما ایســـتاده بودیم و سیاه‌تر از همیشه، سکوت کرده بودیم و با دست‌های بلاتکلیف، یکدیگر را کشف می‌کردیم. ما ایستاده بودیم و در هر کدام از ما آدم‌های غمگینی قدم می‌زدند که نمی‌توانســـتیم به ندیدن‌شان، به نشنیدن‌شـــان عادت کنیم. پاییز در شاعرانه‌ترین شـــکل ممکن، پیاده‌روی خیابان شهریار را انتخاب کرده است و ما که ایســـتاده بودیم تا با خاطره‌ای خیلی‌دور خیلی‌نزدیک خداحافظی کنیم، خلاصه‌تر از همیشـــه به چشـــم می‌آمدیم. خلاصه‌تر از همه روزهایـــی که به عـــزای عزیمتی، به هم تســـلیت می‌گفتیم.
آتیلا پسیانی سر بر زمین گذاشته بود. معنی موجز این جمله، مرگ اســـت اما چرا این ســـر به زمین گذاشـــتن را سجده شُکری فرض نکنیم که از پس رهایی از رنج، ادا شده باشد. ما به مرگ جنگجویی دعوت شده بودیم که برای زندگی، برای زنده‌کردن و برای زنده‌ماندن شمشیر زده بود و از پا وُ از نفس افتاده، تصرف شـــده بود. از آن نام باشکوه اما هیچ کم نشده بود که مرگ اگر نه امروز حتما فرداروزی او را صدا می‌کرد.
آتیلا پسیانی متولد تئاتر بود و رنج عظیم آموختن و رنـــج اعظم آموزانـــدن را به جـــان خریده بود و ترجمه فلسفه زیســـت هنری‌اش شاید این جمله صمد بهرنگی باشـــد که «راه که بیفتیم ترســـمان خواهد ریخت.» همین نترسیدن‌های او بود که به رسیدن‌های او ختم شد.
تولید گروهی، پیشنهادهای تازه تئاتری و استمرار فعالیـــت از مهمترین فضیلت‌های آتیلا پســـیانی محســـوب می‌شد که نســـلی نو از پس مرارت‌های او بـــه صحنه‌های تئاتر معرفـــی گردید. مرگ او را می‌توان به اصابت شـــهاب سنگی شـــبیه دانست کـــه بی‌خبر حفره‌ای عمیق بـــر جای می‌گذارد که هم چون رد زخمی بر چهره‌ای، محوشـــدنی باقی می‌ماند. ما به اندازه همه ســـال‌هایی که برای تئاتر برای تلویزیون و برای ســـینما رنج کشیده است و خاطره ساخته است به او بدهکاریم.
در مرگ او یک زندگی دسته‌جمعی اتفاق افتاده بود. یک صحنه بزرگ که در همه این ســـال‌ها به چشم نیامده اســـت. انگار که مرگ آتیـــلا، مهربان‌ترمان کرده بود چرا که او به امیدوار بودن و امیدوار کردن مومن بود. صدای او را می‌شنویم و انگار همان طور که خسته‌خســـته دراز کشیده است به شاگردانش می‌گوید: «چرا صدات خسته‌ست، خودت را اینقدر خســـته نکن، دنیا دو روزه و آخر ســـر می‌ذارنمون تو یه وجب جا.» نمی‌شـــود آن صدا را بشنوی و از چشم‌هایت بخواهی که آبروداری کنند و نبارند. ما همه هم‌صدا گریســـتیم و خوشحال بودیم که یک بار دیگر به دو روزه بـــودن دنیا ایمان آوردیم و به خودمان نهیب زدیم که این نیز بگذرد.
آتیلا را اهالی کلیسا تازیانه خدا می‌خواندند و چرا ما از مرگ او تازیانه‌ای نیافرینیم که دوســـتی‌ها را فراموش نکنیم، همچنان که آتیلا نکرد. خودمان را از دیگـــران خلوت نکنیم، هم چنان که آتیلا نکرد. رفیق نیمه‌راه نباشـــیم، هم چنان که آتیلا نبود که تئاتر یعنی از اول بودن و تا آخر بودن.
پاییز به شـــدت خـــودش را یـــادآوری می‌کرد که آن مرکب چوبین بر شـــانه شـــاگردان به راه افتاد. نمی‌شـــد باور کرد که این صحنـــه حقیقت دارد و فکر می‌کردم صحنه‌ای از تئاتر تازه‌ای از آتیلا باشد که قرار بوده در پهنه روبـــروی تالار رودکی اتفاق بیفتد. جمعیت سوگوار به بدرقه قدم بر می‌داشت و عکس‌های او چنان در صحنه چیده شده بودند که انگار حی‌وحاضر در تشییع خویش قدم برمی‌داشت و دوستدارانش را دلداری می‌داد... .»

آگهی مفقودی

برگ سبز خودرو سواری پژو پارس مدل ۱۴۰۰ رنگ سفید به شماره پلاک ایران ۱۶ – ۱۶۴ و ۴۶ به شماره موتور 139B0204705 به شماره شاسی NAAN11FE3MK116467 مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد

****

برگ سبز و سند کمپانی موتورسیکلت سیستم زیگما مدل ۱۳۹۳ رنگ مشکی به شماره پلاک ایران ۶۱۳ – ۶۵۵۸۲ به شماره موتور ۳۰۰۰۵۴ به شماره تنه ۹۳۰۰۱۲۶ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد

****

برگ سبز خودرو پژو پارس مدل ۱۴۰۰ رنگ سفید به شماره پلاک ایران ۵۰ – ۶۲۶ د ۲۷ به شماره موتور 124K1588874 به شماره شاسی ۶۱۷۳۱۷ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد

****

برگ سبز و سند کمپانی خودرو سواری پژو پارس مدل ۱۳۹۴ رنگ سفید روغنی به شماره پلاک ایران ۱۶ – ۵۴۱ ق ۷۹ به شماره موتور 164B0026728 به شماره شاسی ۸۸۱۳۷۵ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد

****

سه برگ سند موتورسیکلت سیستم زمرد کویر مدل ۱۴۰۰ رنگ مشکی به شماره پلاک ایران ۶۱۵ – ۱۶۳۱۲ به شماره موتور ۲۱۴۶۹۰ به شماره شاسی ۰۱۲۵۹ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد

****

برگ سبز خودرو سواری پراید مدل ۱۳۸۸ رنگ نقره ای متالیک به شماره موتور ۲۷۹۳۳۷۶ به شماره شاسی S1412288204250 به شماره پلاک ایران ۱۶ – ۳۹۱ د ۸۴ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد

****

برگ سبز خودرو وانت پیکان مدل ۱۳۸۹ به شماره پلاک ایران ۱۶ – ۵۱۴ ب ۸۷ به شماره موتور ۱۱۴۸۹۰۱۵۳۷۷ به شماره شاسی ۱۱۶۲۱۷ رنگ سفید روغنی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد

****

برگ سبز خودرو سواری ساینا رنگ سفید به شماره پلاک ایران ۶۱ – ۵۵۱ و ۷۱ به شماره موتور ۹۹۸۲۸۵۶ / M15 به شماره شاسی NAS851200P5813703 رنگ سفید مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد

****

برگ سبز خودرو سواری دنا رنگ خاکستری مدل ۱۴۰۱ به شماره پلاک ایران ۱۶ – ۹۴۶۳۴۱ به شماره موتور 153H0091721 به شماره شاسی ۴۹۵۸۵۸ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد

****

آگهی تاسیس شرکت با مسئولیت محدود

تاسیس شرکت با مسئولیت محدود کارا سان تجارت نوین پارسیان درتاریخ ۱۴۰۲/۰۷/۱۹ بـه شـماره ثبت ۶۱۹۷۵۵ به شناسـه ملـی ۱۴۰۱۲۶۳۷۱۳۰ ثبت و امضـا ذیـل دفاترتکمیـل گردیـده که خلاصه آن به شـرح زیـر جهت اطلاع عمـوم آگهـی می‌گـردد. موضـوع فعالیـت :واردات و صـادرات کلیـه کالاهـای مجاز، اخذ نمایندگی داخلی و خارجی از شرکت یا سازمان داخلی یا خارجی در ارتبـاط بـا موضـوع شـرکت، فـروش و توزیـع کالا، ارائـه مشـاوره در حوزه صادرات و واردات کلیه کالاهای مجاز، بازاریابی (غیر هرمی و غیر شبکه‌ای) داخلـی و خارجـی کالا. درصـورت لـزوم پـس از اخـذ مجوزهـای لازم از مراجع ذیربـط مـدت فعالیـت: از تاریخ ثبت به مدت نامحدود مرکز اصلی : اسـتان تهـران، شهرسـتان تهـران، بخـش مرکزی، شـهر تهـران، کوهک، بلوار شـهید علیمـرادی (کوهـک)، خیابـان طلـوع دوم، پـلاک ۴۶، ق ۲۲۷، طبقـه ۲، واحد غربی کدپسـتی ۱۴۸۵۷۱۳۳۲۵ سـرمایه شـخصیت حقوقی عبارت اسـت از مبلغ ۵,۰۰۰,۰۰۰ ریال نقدی میزان سـهم الشـرکه هر یک از شـرکا خانم الهه حاجی زین العابدین به شـماره ملی ۰۰۶۴۵۲۷۲۸۱ دارنده ۵۰۰۰۰ ریال سـهم الشـرکه آقای محمدرضا حاجی زین العابدینی به شـماره ملی ۰۰۷۹۸۲۹۰۹۰ دارنـده ۴۹۵۰۰۰۰ ریـال سـهم الشـرکه اعضا هیئـت مدیره خانـم الهه حاجی زیـن العابدیـن بـه شـماره ملـی ۰۰۶۴۵۲۷۲۸۱ به سـمت عضـو اصلی هیئت مدیره به مدت نامحدود آقای محمدرضا حاجی زین‌العابدینی به شماره ملی ۰۰۷۹۸۲۹۰۹۰ بـه سـمت عضـو اصلی هیئـت مدیره به مـدت نامحدود و به سمت مدیرعامل به مدت نامحدود و به سمت رئیس هیئت مدیره به مدت نامحدود دارندگان حق امضا: کلیه اوراق و اسـناد بهادار و تعهد آور شـرکت از قبیـل چـک، سـفته ، بـروات ، قراردادهـا، عقـود اسـلامی و همچنیـن کلیه نامه‌های عادی و اداری باامضاء مدیرعامل منفردا همراه با مهر شرکت معتبر مـی باشـد. اختیـارات مدیـر عامـل : طبـق اساسـنامه روزنامه کثیر الانتشـار سیاسـت‌روز جهـت درج آگهـی هـای شـرکت تعییـن گردیـد. ثبـت موضـوع فعالیت مذکور به منزله اخذ و صدور پروانه فعالیت نمی‌باشد.

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری تهران (۱۵۸۴۹۸۶)